

نگاهی به نمایش «دورهمی زنان شکسپیر» به کارگردانی بهاره رهنما

## وقتی زنان شکسپیر سطحی می شوند

کاوه سالاری |



عکس: امیر جمشیدی/شهرود

آنچنانی نمی شوند و گفتوگوها در حد حرف زدن باقی می ماند و کنش دراماتیک در آنها دیده نمی شود. در انواع گفتگو کمترین بار دراماتیک را حرف زدن دارد و بیشترین بار دراماتیک را دیالوگ. در این نمایش دیالوگی شکل نمی گیرد. دیالوگ پیش برنده کنش است. دیالوگ چونان یک ساختمان اجراها را یکی یکی روی همدیگر می چیند تا بتواند ساختمان درام را شکل دهد. اما حرف زدن مثل اجراهای پرانگه‌های است که هیچ ترغیبی در آنها نیست. اما چرا رهنما در جذب مخاطب این طور خوب ظاهر شده است. بخشی از ماجرا به شکسپیر بازمی گردد و آنهایی که دلشان می خواهد نمایش های اجراها شکل را بگیرد. رهنما بی شک می داند نمایشی که در کنار رهنما قرار دارند. هر یک از این بازیگران بار جذب بخشی از مخاطب را بر دوش می کشد. با این همه رونق تئاتر و آشنایی بسیاری با تئاتر می تواند از همین اجراها شکل را بگیرد. رهنما بی شک می داند نمایشی خلق کرده، بار دراماتیک زیادی ندارد. اما خوب می داند که توانسته قشر زیادی از مخاطبان را جذب نمایشش کند. بار طنزی را که در این دورهمی ایجاد می شود،

بژمان جمشیدی به بهانه بازی در نمایش «آر سنیک و تور کهنه» از علاقه اش می گوید

### من شوخ طبع و شلوغ هستم

بهاالدین مرشدی |

در نمایش «آر سنیک و تور کهنه» کمترین بار طنز را در کل نمایش دارد. بقیه عوامل نشان بیشتر است. فکر می کنم نقش من یعنی جاناتان کمترین بار طنز را بر دوش دارد. بقیه در کلام طنز بیشتری دارند. شما می گوید: این نقش طنز کمتری دارد در حالی که نقشی که شما بازی می کنید می تواند طنزهای موقعیتی خوبی را رقم بزند. یک شخصیت خشن که صورتش تغییر شکل داده به خودی خود این طنز در کاراکترش ایجاد می شود. من می گویم از نظر دیالوگ و موقعیت طنز کمتری نسبت به ستوان اوهارا یا اینشتین، همه ما و مولتیمر دارد. ولی موقعیتها کمیک هستند و همه شخصیتها در این موقعیتها قرار دارند. اما در دیالوگ طنز کمتری دارند. مثلا ممکن است بقیه بازیگرها بدهای هم بگویند که طنزشان را بیشتر کند اما چون این شخصیت خنک است نمی تواند بدهای طنز بگوید.

چقدر در تئاتر می شود با بدهای استفاده کرد؟

خیلی کم چیزی که در نمایشی که بازی کرده ام فهمیده ام این است که ریتم کار خیلی مهم است. ریتم برای بسیاری از کارگردانها مهم است. من می توانم این مسأله را الماس کرده بدهای ریسک است. باید خیلی استاد باشید که بتوانید هم ریتم را نگه دارید و هم چیزی را بگویید که به ذوق



اولین کار شما در سریال «بژمان» ساخته سروش صحت بود که کاری طنز بود. در دومین حضور تئاتری تان هم در یک اثر کمدی بازی می کنید. تفاوت این دو در چه چیز می بینید؟

نقش من

هم نمی توان از دید دور داشت. رهنما با استفاده از اختلافات زنانه و مرادنه سعی در خنداندن مخاطب دارد و همین مسأله باعث می شود تا برخی زنهایی که در این نمایش شرکت کرده اند را جذب خودش کند. این به خودی خود امر نامطلوبی نیست. این مسأله نشان می دهد که رهنما توانسته در جذب مخاطب موفق شود. خوب عمل کند اما بسیاری از المانها و فاکتورها در نمایش نشان می دهد که رهنما نتوانسته در امری درست و محکم با توجه به نمایشنامه های شکسپیر ایجاد کند و آن را روی صحنه بیاورد. همه چیز در سطح باقی می ماند. وقتی به شخصیتی مثل «الفلیا» در نمایشنامه هملت برخورد می کنیم، پیچیدگی های روانی این شخصیت او را ویژه می کند. «الفلیا» از نمایشنامه هملت با جزئیات تر از شخصیتهاست. او دختری است که از عشق هملت و مشکلاتی که از مرگ پدر برایش به وجود می آید، دیوانه می شود و خودش را در آب غرق می کند. وقتی دست به تحلیل این نمایشنامه می زنیم، او یکی از ممتاز این نمایشنامه است. جنس دیوانگی و دلیل دیوانگی اش سالها مورد بحث قرار گرفته اما

شخصیت های نمایشنامه باشد. من فکر می کنم بخشی از آن برمی گردد به کاراکتر نمایش.

پس شما از فیلم الگوبرداری کرده اید؟

من درباره نقش خود می گویم. اساسا نمایشنامه ما با فیلم خیلی متفاوت است. این نمایش میزانسن های دقیق و مناسی دارد. یازل به یازل درست چیده شده است. شاید من دانش تئاتری نداشته باشم اما من بیننده تئاتر هستم و به صورت حرفه ای آن را دنبال می کنم و بسیاری از تئاترها را می بینم. «آر سنیک و تور کهنه» جزو تئاترهایی است که من دوست دارم. آقای پارسایی خیلی زحمت کشیده و نمایشش پر است. همه چهچها خوب هستند. بیژن نقشه خواهد سالها در تئاتر نبوده و روز به روز بازی اش بهتر می شود. بی انصافی است که بگویم کار زیادی برای آن کار نشده است.

بحث کارگردانی متفاوت است چون اگر بخوایم با کارگردان نمایش صحبت می کنیم و انتقادهای جدی هم نسبت به کارگردانی کار داریم. حتی در چندین صحنه هم نصیحت می شود که چرا در این صحنه استفاده ای از آنها نمی شود آن هم در کار می که هیچ چیزها را نال دیده شده است. مثل میل هایی که در دو طرف تعبیه شده اند.

به این میل ها در متن اشاره می کند. اینشتین پایین می آید و می گوید راست می تواند آن را به طومار بعدی بخواب و من روی صندوق می خولم.

دو تا میل هم سمت چپ صحنه دارند که هیچ استفاده ای نمی شود و تنها برای تقرارن استفاده شده است.

آن دو میل هم حتما تزیینات خانه است. ولی درباره کاناپه صحبت می شود. من این قدر آدم حرفه ای نیستم. قبول دارم که هر کاری نقش هایی دارد و ما هم بی شکل نیستیم ولی در کلیت کار می گویم این نمایش کاری است که مخاطب را در نظر گرفته و کار بسیار خوبی است و هر کس این تئاتر را می بیند بدش نمی آید و ناراضی از سالن بیرون نمی رود. شما در کار ما بازی چه کسی را دوست داشتید؟

من در کلیت کار را دوست نداشتم. بازی های چندین نتوانستند طنز کار را منتقل کنند و قوام و جفت و بست نداشتند. با آما و آرزوهای من متفاوت بود.

بالاخره کار ما نقد کردن است. باز خوردهایی که از طرف مخاطب گرفته اید چطور بوده است؟

هر کس آدم را می بیند طبیعی است که تعریف می کند. نقدهایی را هم که خوانده ام خوب بوده است. یکی مثل شما هم نظرش را می گوید و متفاوت است از این که یکی با بی احترامی و اسپه های مستعار حرف زدن را می زند. اینها نه کمکی به من می کند و نه تأثیری در بازی من دارد.

پس به شما انتقاد شده است؟

به بازی من انتقاد نشده بلکه به حضور من در تئاتر انتقاد می شود. اتفاقا من نقد بدی درباره این کار خوانده ام. شاید هم اصلا ندیده ام. چندتایی که خوانده ام نقدهای خوبی نوشتند، رفتار یا حتی حرکت کردن باید متفاوت از بقیه

ذره بین

### طومار در هنر نقالی در سلسله نشست های «نقالی هنر کاربردی»

محمدحسین ناصر بخت |

می گوید یک شب می خواستم سهراب کشی را اجرا کنم. یک نفر بلند شد و گفت امشب سهراب را نکش. مرشد ترابی می گوید، آن شب سهراب را نکشتم. در داستان رستم و سهراب باید سهراب کشته شود اما یک قصه در قصه رستم و سهراب می آورد. نقل بر اساس ساختاری که در نظر دارد می تواند نقل را کوتاه تر می نوشتند. وقتی یک نقال به مقام استادی و به جایی می رسید که بتواند قصه های سینه به سینه را به روش خودش نقل کند و حتی شاخ و برگ بدهد، این مقام را به دست می آورد که طومار خودش را بنویسد و آن را در اختیار شاگردانش بگذارد. با این عمل نتیجه تجربیاتش را در اختیار علاقه مندان قرار می داد. از جمله طومارهای جدید، طومار مرشد سعیدی است که دو جلد چاپ شده و امیدوارم جلد سوم هم چاپ شود. البته این کتاب در دسترس نیست. مرشد سعیدی روش یکتای خودش را دارد. درست مثل مرشد ترابی که روش خودش را داشته است.

#### مکاتب نقالی

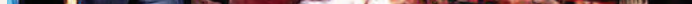
مکاتب مختلف در هنر نقالی به وجود آمده است.

نقالی، قصه گوئی و روایتگری در هر منطقه فرق می کند. مثل نقالی به شیوه خراسانی که شاهنامه فردوسی برآمده از آن شیوه نقالی است. در منطقه خراسان بزرگ و نقلهایی که در آن جا جریان داشته، منبعی برای فردوسی بوده است. فردوسی خودش می گوید، دو منبع داشته است؛ یکی دهقان هایی که نقل می گفتند و دیگری موبدانی که برخی از قصه های گذشته را به یاد داشته اند. داستانهایی که تپهای مذهبی دارند، از موبدان

مجبور بود برای امر معاش قصه بگوید.

#### پاتوق در نقالی

در کتاب آقای کاشفی سبزواری می گوید که نقالها هر کدام طوق داشته اند و سر در قهوه خانه ها نصب می شده. واژه پاتوق از همین جا آمده است. پاتوق تا مدتی در اختیار نقال بوده است. مثلا تا زمانی که قصه رستم و سهراب را تمام می کرد. هر قدر این قصه بیشتر طول می کشید روزی بیشتری کسب می کرد. بنابراین نقال هم سعی می کرد قصه در قصه بیاورد. این اتفاق در نقالی



ساختار ویژه در قصه گوئی در شرق را پدید آورد که همین مسأله وارد طومارها شد.

#### تفاوت قصه گوئی شرق و غرب

این شیوه با شیوه قصه گوئی غربی متفاوت است. قصه گوئی در غرب از جایی شروع می شود و بخشی از اطلاعات را به شما نمی دهد و شما را مطلع می کند. آرام آرام اطلاعات در اختیار شما قرار می گیرد و با قهرمان همذات پنداری می کنید و نمی دانید چه اتفاقی برای او می خواهد رخ دهد، در نتیجه تعلق به وجود می آید و شما مجبور می شوید تا آخر قصه را گوش کنید. اما قصه گوئی شرقی این گونه نیست. چون الگوهای قصه های شرقی شبیه به هم هستند حتی اتفاق را می توانید حدس بزنید. اما شیوه قصه گوئی شرقی این گونه است که تا وقتی تعلق و اتفاق اثر خودش را می خواهد از دست بدهد قهرمان وارد یک قصه دیگر می شود.

این یعنی راوی ایجاد شگفتی می کند. پایان را به تعویق می اندازد. راوی این آغاز و پایان داستان فاصله می اندازد. نقال مجبور است همیشه یک اتفاق می شگفتی جدید ایجاد کند. نقال حلقه اصلی را نگه می دارد که در آخر روایت کند و در این میان حلقه های جدید به نقل خودش اضافه می کند. البته در نقالی هاتنا قصه مهم نیست بلکه اجرا مهم است. اجرای نقال مهم است. مهم این است که نقال این قصه را چطور روایت می کند و گرنه داستانها همه مشابه همند.

پی نوشت: سخنرانی محمدحسین ناصر بخت در نشست نقالی هنر کاربردی درساره طومار در نقالی بود. این نشستها از ۲۵ تا ۳۰ مرداد در سالن کنفرانس تئاتر شهر برپا شد. در این نشستها قطب الدین صادقی، داوود فتحعلی بیگی، اردشیر صالح پور، حمیدرضا اردلان و هدایت هاشمی از دیگر سخنرانان این نشستها بودند. نشستها با همت گروه تئاتر «نیست» به سرپرستی حسین جمالی، قصد در ایجاد حرفی تازه در هنر نقالی دارد و می خواهد کاربردهای این هنر اصیل ایرانی را با نشستها و اجراهای عملی به مخاطبان عرضه کند.

می گوید یک شب می خواستم سهراب کشی را اجرا کنم. یک نفر بلند شد و گفت امشب سهراب را نکش. مرشد ترابی می گوید، آن شب سهراب را نکشتم. در داستان رستم و سهراب باید سهراب کشته شود اما یک قصه در قصه رستم و سهراب می آورد. نقل بر اساس ساختاری که در نظر دارد می تواند نقل را کوتاه تر می نوشتند. وقتی یک نقال به مقام استادی و به جایی می رسید که بتواند قصه های سینه به سینه را به روش خودش نقل کند و حتی شاخ و برگ بدهد، این مقام را به دست می آورد که طومار خودش را بنویسد و آن را در اختیار شاگردانش بگذارد. با این عمل نتیجه تجربیاتش را در اختیار علاقه مندان قرار می داد. از جمله طومارهای جدید، طومار مرشد سعیدی است که دو جلد چاپ شده و امیدوارم جلد سوم هم چاپ شود. البته این کتاب در دسترس نیست. مرشد سعیدی روش یکتای خودش را دارد. درست مثل مرشد ترابی که روش خودش را داشته است.

#### مکاتب نقالی

مکاتب مختلف در هنر نقالی به وجود آمده است.

نقالی، قصه گوئی و روایتگری در هر منطقه فرق می کند. مثل نقالی به شیوه خراسانی که شاهنامه فردوسی برآمده از آن شیوه نقالی است. در منطقه خراسان بزرگ و نقلهایی که در آن جا جریان داشته، منبعی برای فردوسی بوده است. فردوسی خودش می گوید، دو منبع داشته است؛ یکی دهقان هایی که نقل می گفتند و دیگری موبدانی که برخی از قصه های گذشته را به یاد داشته اند. داستانهایی که تپهای مذهبی دارند، از موبدان

مجبور بود برای امر معاش قصه بگوید.

#### پاتوق در نقالی

در کتاب آقای کاشفی سبزواری می گوید که نقالها هر کدام طوق داشته اند و سر در قهوه خانه ها نصب می شده. واژه پاتوق از همین جا آمده است. پاتوق تا مدتی در اختیار نقال بوده است. مثلا تا زمانی که قصه رستم و سهراب را تمام می کرد. هر قدر این قصه بیشتر طول می کشید روزی بیشتری کسب می کرد. بنابراین نقال هم سعی می کرد قصه در قصه بیاورد. این اتفاق در نقالی

